



کفت و گو

## دانشجو و چالش‌های سه‌گانه

بخش پایانی

وقایع اخیر تغییراتی جدی بر فضای کلان جامعه و دانشگاه به‌منوال جزئی مؤثر از جامعه گذاشت. نگرانی‌ها در مورد مسائل فصل گل کردن جنس مسئولیت‌پذیری جامعه بود و تبعیضات گرم، بر حرارت و شعور انگیز، در پی داشته. اکنون در فزان و زمین‌ها پر شکوفایی، آن بلند بازگشت و دوام آنچه را که در این سال‌ها خره خره در حل بهفت این زمین کهن کشته شده، پدید داشت. این فصل، فصل نخل و فصل است. جوانهای ریست مسئولانه هر چند اندکی است که خودنمایی نکنند، اما گویی ریشه‌هایش به عمق تاریخ برقرار و نشیب این سوز زمین پز می‌گردد. آیا مسئولیت دانشگاه در این عرصه خاص است؟ آیا فعالیت اجتماعی، سیاسی، درس و خانواده، در رانندگی، خلی و عمومی با هم قرار دارند و باید ابتدا برخی را حل کرد و سپس به بقی آنها پرداخت؟ این پرسش‌هایی است که در بخش دوم گفت‌وگو با مهدی پورر حیم و احمد حنری، دو فعال دانشجویی سابق در همین نهاد علمیم.

باید از ابتدا در مورد آن فکر کرد و با کسانی که در آن ذینفع هستند وارد گفت‌وگو شد. این دو عمل یعنی رسمیت بخشی به مشکل و گفت‌وگو در مورد آن منجر به راه حل می‌شود که در مورد افراد مختلف متفاوت است، هر چندی می‌توان به طور کلی چیزهایی در مورد آن گفت.

**«خود شما چه راه‌حلی اتخاذ کردید؟»**  
پورر حیم: چون خانواده من فعالیت اجتماعی سیاسی داشت من شرایط سختی نداشتم. آنها آمادگی داشتند تا با فعالیت‌های من مواجه شوند. البته بر مسائلی همچون درس بیشتر حساس بودند تا فعالیت‌های اجتماعی سیاسی من. اما به طور کلی می‌توان گفت احترام به دو دغدغه‌های نسل گذشته خیلی مهم است، این همان چیز است که نسل ما یعنی نسل اصلاحات به آن کم توجه بود. منظور از احترام این نیست که سلطه ایده‌های آنها را بپذیریم بلکه به این معناست که حرف آنها را بشنویم. به عبارتی وقتی می‌گویند فعالیت‌ها را کنار بگذار و سرخ درس برو، ما اول این جمله را با دقت بشنویم. در عین حال اگر با تأمل نوعی از زیست را در دوران دانشجویی انتخاب کرده‌ایم از آن کوتاه نیایم بلکه در موردش بحث کنیم و نقاط ضعفش را اصلاح کنیم. این وضعیت مانند ترس در زندان است. برخی ترس در زندان را انکار می‌کنند. تجربه نشان داده که کسانی که به انکار ترس می‌رسند زودتر می‌برند. اما

رفت از مسئله هم گفت و گوست یعنی وقتی دائم به مسئله موجود فکر می‌کنیم برای حل آن باید وارد تعامل شویم. دانشجوی باید با این سه گانه دائم زندگی کند نه اینکه مثلاً خانواده را به گوشه‌ای از ذهن خود ببرد و وقتی در رابطه با امر سیاسی دچار مشکل شد تازه خانواده به عنوان یک متغیر وارد معادله شود. در این وضعیت چون فکر نشده در این موقعیت قرار گرفته است، با بحران مواجه می‌شود. نباید خانواده را با یک ضربه ناشی از بی خبری نسبت به فرزند مواجه کنیم. تجربه من اینست که اصل ضربه همین است، یعنی اگر خانواده آگاهانه وارد یک وضعیت در مورد فرزند خود شود دچار شوک زندگی نمی‌شود، اما اگر آنها را دچار شوک کنیم پیامدهای سنگینی دارد. بالاخره فعالیت اجتماعی سیاسی هزینه دارد، حتی اگر این هزینه کم باشد

**پورر حیم: احترام به دغدغه‌های نسل گذشته خیلی مهم است، این همان چیز است که نسل ما یعنی نسل اصلاحات به آن کم توجه بود. منظور از احترام این نیست که سلطه ایده‌های آنها را بپذیریم بلکه به این معناست که حرف آنها را بشنویم**

**«دانشجو در دانشگاه در فضایی قرار دارد که به خاطر وقت و آرمان خواهی ناشی از عدم وابستگی در امور اجتماعی فعال تر است، اما این وضعیت باعث می‌شود تا او با خانواده خود دچار تضادهایی شود، چرا که خانواده‌ها معمولاً از هزینه امر سیاسی اجتماعی که هم بر وضعیت درسی دانشجویان تأثیر می‌گذارد و هم آینده آنها را مورد مناقشه قرار می‌دهد بی‌مانند؛ شما چگونه با این مسئله روبه‌رو می‌شدید؟»**

پورر حیم: در بحث پیشین گفتم که هیچ کس نباید از نقد و مسئولیت فرار کند، یعنی دانشجوی از این نظر که انسان است دارای مسئولیت است نه از این جهت که دانشجوی است. اما در مورد این پرسش باید گفت در بدو امر باید این موضوع را به رسمیت شناخت و نباید انکارش کرد؛ همین کاری که شما در نشریه می‌کنید و موضوع را به رسمیت شناخته‌اید. مشکلات زندگی، ازدواج، کار و درآمد وجود دارند و باید بپذیریم. در این به رسمیت شناختن برخی واقعیت‌ها را باید در نظر بگیریم. موقعیت نه خوب است و نه بد، بلکه چگونه رفتار ما در موقعیت ارزش ایجاد می‌کند، یعنی اینکه ما دانشجوییم و فضای دانشگاه میل به امر سیاسی دارد ارزش نیست بلکه رفتار ما موجود ارزش است. وقتی با این دو نکته به مسئله نگاه کنیم به اینجای رسیم که دائم باید مسئله را در ذهن مرور کنیم. راه حل برون

باید اول ترس را پذیرفت و سپس برای پروت رفت از آن تأمل کرد. این تأمل یک پروسه پیش پای مافارمی دهد که در آن همواره ترس رسمیت دارد و همواره ما آن را محدود می کنیم. در مورد خانواده هم اینگونه است. بالاخره باید حساسیت آنها را لحاظ کرد و به رسمیت شناخت، و سپس در جهت کاهش آن با گشودن باب گفت و گو تلاش کرد. ما معتقدیم عملکرد ویت کنگ که هنگام مبارزه با امریکایی ها با آنها مذاکره هم می کردند، درست بوده است، پس آیا خانواده که از سردلسوزی ما را از کاری منع یا به کاری تشویق می کند، حق گفت و گو با ما را ندارد؟ شاید خانواده در همان پروسه گفت و گو تخلیه شود و همین که ببیند فرزندشان آنها را به رسمیت شناخته است، به او حق انتخاب مسیر بدهد. البته نباید انتظار داشت این پروسه گفت و گو در عین مقاومت بر سر اصول، در یک نقطه به راهی نهای برسد، بلکه دستاوردهایی دارد که هزینه اجتماعی را می کاهد. حتی ممکن است این دستاوردها فقط بار ذهنی ما را بکاهد. آقای لطف الله میثمی در خاطر ایش می گوید در مقابل کارهایی که می کرده مثلاً هر وقت به مادرش سر می زده، هم در دلد هایش را کامل می شنیده و هم سعی می کرده تا جایی که امکان دارد، کار هایش را انجام دهد.

**آقای حائری، شما چه راه حلی در نظر گرفتید؟**  
**حائری:** تجربه شخصی من این است که خانواده دانشجویان معمولاً ذهنیتی تاریخی از فعالیت سیاسی دارند که سرشار از خشونت است. ما این ذهنیت تاریخی را نداشته ایم. این وضعیت باعث می شد که گاهی خانواده اصلی ترین مانع بر سر راه فعالیت دانشجویی سیاسی باشد، مثلاً خانواده من با همین ذهنیت سمی می کردند که مانع از خروج از خانه برای شرکت در یک تجمع شوند. گاهی ما مجبور می شدیم برای خروج بهانه های دیگری پیدا کنیم. البته برخی خانواده ها خودشان سیاسی اند، در نتیجه مانع نمی شوند. اما در بسیاری از موارد آنها نقش ترمز دارند.

**خود شما چگونه با این ترمز برخورد می کردی؟**

**حائری:** من با فرار از خانواده و ایستادن در مقابلشان با آنها برخورد می کردم. در روزهای کوی دانشگاه بسیاری از خانواده ها دنبال بچه های شان بودند تا پیدایشان کنند و آنها را به خانه ببرند، پیش از اینکه فشارها بخواند دانشجویان متفرق کند، خانواده این کار را انجام می داد. من هم مثل آقای پور رحیم معتقدم باید به تجربیات نسل قبل احترام گذاشت اما اگر احترام به نسل گذشته را منوط به

احترام به نظر خانواده ها کنیم، آنها عموماً مخالف فعالیت سیاسی دانشجویان هستند. در وضعیت هایی که نظم مستقر کم رنگ یا از هم گسسته است، هزینه فعالیت اجتماعی سیاسی کمتر است، اما در شرایط استقرار نظم این هزینه متناسب با اراده نظم مستقر برای برخورد با متفرد کم یا زیاد می شود. وقتی هزینه زیاد باشد، خانواده قطعاً مخالف فعالیت است. من خودم با ایستادگی در مقابل خانواده این تضاد را حل می کردم یعنی راه دیگری باقی نمی ماند. بعد می دانم در چنین وضعیتی این تضاد حل شود. هر چند در مقاطع خاص تاریخی مثل فضای پس از انتخابات اخیر، خانواده ها همراه دانشجوی بودند. این تضاد را سیستم های حراستی دانشگاه هم می دانند و روی خانواده ها کار می کنند. در مورد من، با پدرم صحبت کرده بودند تا بر اینم زن بگیرد. راه حل آنها این بود که فرد درگیر در مسئله معیشت شود.

**حائری: ایزوله کردن دانشگاه در ۱۸ تیر به معنای واقعی آن اتفاق افتاد. در ۱۸ تیر با تند کردن روند شعارها، دانشگاه هزینه سنگینی داد، در نتیجه تا سال ها دانشگاه ایزوله شد. یکی از پیامدهای آن شدت برخورد خانواده با دانشجویان بود. حتی گاهی خانواده دانشجویان را به زندگی غیر مسئولانه تشویق می کردند. دانشگاهیان به معنای واقعی از جامعه جدا افتادند**

در واقع قصد اصلی این است که جنبش دانشجویی به معنای فعالان سیاسی دانشگاه ایزوله شود و از هر ابزاری برای ایجاد این وضعیت استفاده می شود. گاهی با بالا بردن هزینه فعالیت سیاسی، گاهی با ایفای نقش خانواده در فشار بر دانشجو...

به نظر من این ایزوله کردن دانشگاه در ۱۸ تیر به معنای واقعی آن اتفاق افتاد. در ۱۸ تیر با تند کردن روند شعارها، دانشگاه هزینه سنگینی داد، در نتیجه تا سال ها دانشگاه ایزوله شد. یکی از پیامدهای آن شدت برخورد خانواده با دانشجویان بود. حتی گاهی خانواده دانشجویان را به زندگی غیر مسئولانه تشویق می کردند. دانشگاهیان به معنای واقعی از جامعه جدا افتادند. اما در خرداد ۸۸ وضعیت فرق کرد، یعنی دانشگاه با جامعه نزدیک شد و مطالبات

مردم واقعی بود، در نتیجه همه حضور پیدا کردند. در صورت ایزوله شدن دانشگاه روش ها خیلی شخصی می شود، یعنی برخی جلسوی خانواده می ایستند و برخی از خانواده منفعل می شوند. آنها سدی به نام مادر یا همسر را در مقابل خود می بینند. یک پرسش هم در اینجا مطرح است که آیا دانشگاه متعلق به یک طبقه است یا نه؟ آیا دانشگاه مثلاً پیش از طبقه متوسط است؟ باید به این پرسش ها پاسخ داد تا بعد به نوع برخورد با موضوع بپردازیم.

**آقای پور رحیم شما در مورد ایزوله شدن دانشجویان توسط نهادهای قدرت و با همکاری خانواده چه نظری دارید؟**

**پور رحیم:** برخی از تحلیلگران بخصوص آنها که در خارج از کشور زندگی می کنند، دائم از جنبش دانشجویی و باغوانی همچون جنبش پیش از دانشجویی نام می برند. چیزی که در گفت و گوی پیشین همه بر آن اجماع داشتیم که خطری است که نباید به سمت آن پیش رفت. گاهی حتی سخنگویان تشکل های دانشجویی چنین نقشی برای خود می بینند؛ در واقع دانشجویان را موتور محرک جامعه می بینند. این به نظر من همان چیز است که به ایزوله شدن دانشگاه می انجامد. به نظر من وجود داشتن در آن سه گانه یک وضعیت واقعی است و همان طور که گفتیم وضعیت به خودی خود خوب است و نه بد. اما چنین دیدی که دانشجویان را از جامعه متمایز می کند، مسائل دیگری چون خانواده را در سطحی کوچک تر از قد و قواره دانشجوی قرار می دهد. در این وضعیت سه گانه خانواده و درس و فعالیت سه گانه ای متعارض می شود که قرار نیست حل شود. این موضع گیری، سه گانه ای که گاهی ممکن است کمک حال هم باشند و دست کم زمانی دانشجویان با آن مواجه خواهد شد را در وضعیت لاینحل قرار می دهد. ما نباید به صرف دانشجوی بودن مسئولیتی بر عهده دانشجویان قرار دهیم. دانشجوی دغدغه ذهنی و مسائلی چون ازدواج، رفت و آمد، خانواده، درس و... را دارد و نباید اینها را انکار کرد. تجربه جنبش سبز تجربه ای بود که به گمان مهندس موسوی باید پاسداری شود. من در این بحث قصد دارم که از همین تجربه کمک بگیرم. این تجربه، تجربه نادری نیست. اگر کاری کم اتفاق افتاد دلیل غیر عادی بودن آن نیست. به اعتقاد من این تجربه روال است و واقعیت جامعه همین است. مهندس موسوی هم در بیانیه ۱۳ گفته بودند که این تجربه را نمی توان به کسی تلقین کرد. تنها کاری که می توان کرد پاسداری از آن است. من می خواهم بانگاه خودم به این سه گانه نگاه کنم.

اگر این سه گانه باز زندگی عادی ما همراه نشود،

به این سه گانه تن داده ایم. جنبش سبز خانواده را مرجع و مامن فعالیت کرد. باید فضایی ایجاد شود که زندگی و درس با هم و توأمان با فعالیت اجتماعی گره بخورند؛ هنر اینست. این هنر نیست که مادر مواجهه با خانواده به دام چپ روی بیفتیم و در مقابل خانواده قرار گیریم. دیدیم که در جنبش سبز، خانواده ها کمک کار و همکار بودند. در این عرصه حتی هر کسی از تخصص خود نیز استفاده می کند؛ چرا چنین شد؟ به نظر من مبارزه اجتماعی ای دوام دارد که با این سه گانه یا چند گانه های موجود مسئله اش را حل کند، نه اینکه صورت مسئله هارا پاک کند. وقتی بنا باشد دانشجو در خط مقدم باشد و خانواده هادر پشت جبهه، مشخص است که نسبت به سرنوشت فرزندشان احساس مسئولیت می کنند. اما در جنبش سبز خانواده ها هم در کنار هم به میدان مبارزه قانونی آمدند و این به آن معنا بود که خانواده دیگر مسائل خود را فراموش کرده بود. خانواده زندگی خود را ادامه می داد و در کنار زندگی به این امر هم می پرداخت و این امر را به طور نسبی در کنار دیگر امور خود قرار داده بود.

در این جنبش اخیر و در تمام مراحل زیست جنبش دانشجویی باید به این نکته اشاره داشت که مسئولیت دانشجو در روزمره و ریزمره زندگی اش تعریف می شود، به عبارتی یک موضوع عجیب و غریب نیست که خارق العاده باشد، بلکه در زندگی او تعریف می شود. همین کارهایی که می کنیم، می تواند خوب باشد و یا بد و باید نسبت به آن مسئولیت پذیر باشیم و در عین حال از آن پاسداری کنیم. دانشجو دیگر نباید از این موقعیت خود کوتاه بیاید و از این ارتباطی که در جنبش سبز با خانواده ایجاد کرده، یا پس بکشد. این فرصت مغتنمی است. دانشجویی که در این چند ماهه با خانواده اش در صحنه حرکت های قانونی حضور یافته و با او در مورد نوع مواجهه اش با شرایط گفت و گو کرده است، حالا باید از این موقعیت خوب پاسداری کند. نباید اجازه داد که این موقعیت به سمت موقعیت های ناموقی همچون ۱۸ تیر ۱۳۷۸ سوق یابد.

من در مورد درس هم یک نکته بگویم. پدر و مادر اگر فرزندشان در هر موقعیتی باشد از او دفاع می کنند، اما دیگر مؤلفه های زندگی چنین بر خوردی با ما ندارند. مثلاً اگر درس نخوانیم برای یافتن کار دچار مشکل می شویم و یا همسر ما بر خوردی چون پدر و مادر با ما نخواهد کرد. در آنجا دیگر عرصه توافق است. تحت هر شرایطی خانواده ما را خواهد پذیرفت، اما دیگر عرصه های زندگی در مقابل ما اینگونه نیست. پس در ابتدا نباید دانشجو این موضوع را انکار

کند. حضور دانشجو در دانشگاه عرصه خلسه نیست. مشکلاتی که امروز دانشجو نمی بیند چهار سال دیگر گریبان او را خواهد گرفت. البته ما هم انکار می کردیم اما اگر از اول به درس و خانواده و معیشت فکر کرده بودیم دچار خلسه نمی شدیم. مسئولیت ما و رای موقعیت ما تعریف نمی شود. ما باید موقعیت خود را بشناسیم. مسئولیت ما شناخت موقعیت ما و برخورد با آن است.

**آقای پوررحیم، راه حل مواجهه با این سه گانه را گفت و گو می دانند. آقای حائری! شما در مورد درس چه نظری دارید؟ بالاخره نمی توان انکار کرد که فعالیت سیاسی - اجتماعی بخشی از وقت را به خود اختصاص می دهد. دیگر اینکه خانواده هم بوسه مسائل امنیتی حساس می شود؛ آیا راهی برای برون رفت از این وضعیت به نظر شما می رسد؟**

**پوررحیم: باید فضایی ایجاد شود که زندگی و درس با هم و توأمان با فعالیت اجتماعی گره بخورند؛ هنر اینست. این هنر نیست که ما در مواجهه با خانواده به دام چپ روی بیفتیم و در مقابل خانواده قرار گیریم. دیدیم که در جنبش سبز، خانواده ها کمک کار و همکار بودند.**

**حائری:** اگر ما مفهوم خانواده را به معنایی که آقای پوررحیم گفتند و وسیع تر در نظر بگیریم به این معنا که در واقع شخص دانشجو در آینده باید خانواده ای تشکیل بدهد و صاحب خانه و خانواده ای شود و مسیر زندگی اش به آن سمت برود، این تضاد درس و زندگی به تعبیری همان تضاد خانواده و دانشجو است. یک واقعیتی را در ابتدا باید بپذیریم که فعالان اجتماعی - سیاسی (حداقل تجربه شخصی من، این را نشان می دهد) در دانشگاه از نظر درسی عموماً دانشجویان متوسط و ضعیفی (از جهت نمره و ارزیابی درسی) بودند و نکته مهمتر اینکه خیلی از آنها اصلاً درس را تمام نمی کردند یا اگر تمام می کردند بیش از زمان معمولی بوده است. (خیلی از دوستان من هستند که چهار ساله لیسانس را شش سال طول داده اند). یک مثال می زنم و بعد به بحث ادامه می دهم. می خواهم بگویم که یک تضاد جدی روی این مسئله وجود دارد و چرایی اش را بعد از ذکر مثال مطرح می کنم:

یکی از دوستانم که در دوره دانشجویی از فعالان سیاسی دانشگاه بود، انجمنی را بنیان گذاشت (یکی از انجمن های فعال دانشگاه آزاد) اما نتوانست لیسانس خود را تمام کند. به دلیل اینکه آن زمان و انرژی ای که روی فعالیت های سیاسی در مقطع او آخر دهه هفتاد گذاشت، به حدی بود که نمی توانست در کلاس ها حضور داشته باشد و در نهایت سه سال مشروط شد. این شخص پس از گذشت زمان و هنگامی که تشکیل خانواده داد به ضرورت داشتن مدرک تحصیلی پی برد و بعد از آن بود که فارغ از فعالیت های اجتماعی، صنفی و سیاسی خیلی آرام و بی سروصدا لیسانسش را اخذ کرد و در همان رشته هم مشغول به کار شد و در حال حاضر نیز در صدد ایجاد آآمدگی برای حضور در مقطع فوق لیسانس است.

همه به اهمیت درس واقف هستیم. کار کرد اول دانشگاه این است که در واقع محیط علم آموزی است، شما باید در یک رشته ای متخصص باشید ولی این اتفاق در مورد فعالان اجتماعی و سیاسی نمی افتد، چون ضرورت تحصیل را قبول داریم، قائل به این نیستیم که دانشگاه کمپی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی است، بلکه قائل به این هستیم که دانشگاه مکانی برای علم اندوزی است. به دلیل یکسری شرایطی که هم در گفت و گو قبلی وجود داشت و هم امروز به آن اشاره کردیم در این محیط علمی فعالیت سیاسی افراد عموماً بیش از بیرون این محیط است. حال پرسش این است که چرا؟ این برای خود من هم مسئله است که چرا فعالان اجتماعی، صنفی و سیاسی عموماً از نظر درسی ضعیف هستند؟

به نظر من یک بخش از این پرسش به آن تضادی برمی گردد که جلسه پیش به آن اشاره کردیم. البته تضاد که نه، بهتر است بگویم ضعفی که در بین نهادهای جامعه مدنی ایران وجود دارد، به این معنا که که دانشجو باید بار فعالیت سیاسی در جامعه را بر دوش بکشد و این امر ناشی از این است که نهادهای مدنی در ایران ضعیف است و عموماً مادر ایران، حزب به معنای واقعی کلمه نداریم و نهادهای مدنی ضعیف هستند، در نتیجه دانشگاه محل طرح خواسته های سیاسی و مطالبات سیاسی جامعه می شود. وقتی چنین شرایطی پیش می آید کسانی که در دانشگاه فعال هستند طبیعی است که نتوانند به رسالت اصلی خود که تحصیل است عمل کنند.

به دلیل ضعف نهادهای مدنی (منظورم از نهادهای مدنی تنها حزب نیست به عنوان نمونه نهادهای کارگری درستی هم نداریم، ...) اگر مسئله ای برای کارگران پیش آید جنبش

دانشجویی است که خود را بر چم دار مطالبات کارگری و موظف می‌داند. دیگران هم از او توقع دارند که مطالبات کارگران را پیگیری کند؛ چرا؟ چون نهادهای قوی کارگری نداریم. در دانشگاه که یک محیط علمی است و طبیعتاً تشکیل یک انجمن علمی نباید کاری غریب و یا مذموم باشد، من در دانشگاه شاهد بودم کسی که سراغ تأسیس انجمن علمی می‌رود یا عضو انجمن علمی در دانشگاه‌ها می‌شود معمولاً به دید مذمت و بدی به او نگاه می‌کنند. گاهی رفتن در دفتر انجمن علمی دانشگاه به شخص یک وجه منفی می‌دهد، در حالی که این خیلی عجیب است! من کسانی را در دانشگاه دیدم که انجمن علمی تأسیس کردند و یا یک انجمن علمی را در رشته خودشان فعال کردند و توسط فعالان سیاسی در آن دانشگاه با یکوت شدند که شما نباید این کار را بکنید. در شرایطی که در حال حاضر هم قانون وجود دارد، هم انجمن و هم تشکل سیاسی. به نظر من دلیل این مسئله تضاد و ضعف است، وضعی که در نهادهای جامعه مدنی ما وجود دارد.

جنبش دانشجویی در فرانسه خیلی قوی است و نقش اجتماعی جدی‌ای را هم ایفا کرده و حداقل در مواضعی خیلی پیشروانه بود ولی ما این شکل از جنبش دانشجویی را در انگلیس و امریکانمی‌بینیم، چرا که آنجا احزاب و نهادهای مدنی خیلی قوام یافته‌تر و قوی‌تر هستند، در نتیجه بسیاری از درگیری‌های سیاسی آنجا حل می‌شود. بسیاری از مطالبات سیاسی در قالب احزاب و سندیکا و نهادهای مدنی در بیرون از دانشگاه حل می‌شود و در دانشگاه فعالیت علمی است که انجام می‌شود، البته نه اینکه کاملاً دور از فضای سیاسی باشند اما به هیچ وجه وضعیتی را که مثلاً جنبش دانشجویی در جریانات می‌سال ۱۹۶۸ دارد، در تاریخ انگلیس یا امریکانمی‌بینید، بلکه در فرانسه یا در ایران می‌بینید، البته فرانسه نه به شدت ایران ولی یک جامعه‌ای با نهادهای مدنی قدرتمند خصوصاً در حوزه‌های سیاسی نداشته، در حال حاضر هم پراکندگی زیادی از نظر جناح‌های سیاسی و حزبی دارد.

ضعف نهادهای مدنی در ایران باعث می‌شود که مطالبات سیاسی بیش از حد به جنبش دانشجویی بار شود در نتیجه کسی که فعالیت سیاسی می‌کند بیش از حد باید زمان بگذارد و نتیجه‌اش این می‌شود که دانشجویان به رسالت اصلی‌شان که درس خواندن است نمی‌رسند. وقتی درس مغفول بماند طبیعتاً اولین چیزی که آسیب می‌بیند پس از فراغت از تحصیل ما اگر فارغ شوند مسئله معاش است که

قطعاً پیش می‌آید و آن شکلی را پیدا می‌کند که آقای پوررحسین می‌گویند. فرد دیگری به حدی از عرصه اجتماعی، سیاسی و حتی صنفی زده می‌شود که بعد از فراغت از تحصیل وقتی درگیر معاش می‌شود باز گشتش به عرصه جامعه یک امر خیلی سخت و گاهی غیرممکن است.

اگر ما جنبش دانشجویی را در دهه چهل و پنجاه در نظر بگیریم بسیار از افرادی (شما آقای مهندس میشی را مثال زدید) که فعالیت می‌کنند عموماً از نظر تحصیلی دانشجویان نخه و برتر هستند. شاید پاسخ شما در اینجا این باشد که این یک مسئله شخصی است و دانشجوی‌های ما عموماً در این دوره دانشجویی با سوادی نیستند در صورتی که در آن دوره دانشجوی‌ها عموماً با سواد و درسخوان بودند. من تصور می‌کنم این طور نیست و باید دنبال دلایل دیگر گشت. اگر زندگی، خاطرات و فعالیت‌های

**حائری: ما در ایران، حزب به معنای واقعی کلمه نداریم و نهادهای مدنی ضعیف هستند، در نتیجه دانشگاه محل طرح خواسته‌های سیاسی و مطالبات سیاسی جامعه می‌شود. وقتی چنین شرایطی پیش می‌آید کسانی که در دانشگاه فعال هستند طبیعی است که نتوانند به رسالت اصلی خود که تحصیل است عمل کنند**

آن دوره را در نظر بگیریم می‌بینیم که اشخاص در دانشگاه‌ها در کلاس‌های درس خود شرکت می‌کردند (مانند فعالان اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل) و در همان مقطع حضور در دانشگاه و در سازمان‌هایی همچون نهضت آزادی ایران، جبهه ملی ایران یا فلان حزب سیاسی و اپوزیسیون یا غیر فعالیت می‌کردند؛ به عبارتی در اپوزیسیون نهادهای مدنی فعال بودند.

پاسخ این پرسش این نیست که دانشجویان آن زمان درسخوان بودند و نسلی که در دهه شصت، هفتاد یا هشتاد بوده و هستند درس نمی‌خواندند. البته این واقعیتی است که دانشجویانی که آن زمان واقعاً با سواد بودند حداقل افرادی که مامی‌شناسیم و به عنوان لیدرهای جنبش دانشجویی بودند. اما

پرسش مطرح شده قطعاً پاسخ دیگری هم دارد. به نظر من در این دوره ضعف نهادهای مدنی باعث این مسئله شده، «بار شدن بیش از حد مطالبات سیاسی به دانشگاه» شاید پاسخ‌های دیگری هم داشته باشد اما آقای پوررحسین بحثی را مطرح کردند که می‌خواهم آن بحث را ادامه دهم. ایشان گفتند تجربه ۸۸ تجربه یگانه‌ای نیست، به نظر من هم تجربه استثنایی نیست. و این پرسش را باید مطرح کنیم که چرا این تجربه پیش آمد؟ و چه باید بکنیم تا این تجربه تکرار پذیر باشد و تداوم یابد؟ من خطر ایزوله شدن دانشگاه را احساس می‌کنم. در همین یک ماهی که از مهر گذشته، و بار صد کردن فعالیت‌ها و تحولاتی که اتفاق افتاده به نوعی خطر آن را می‌توان احساس کرد. البته امیدواری‌هایی هم وجود دارد. یک بخش آن برمی‌گردد به خود دانشگاه. شما تجربه ۸۸ را با تجربه سال‌های ۸۷-۸۲ مقایسه کنید. در این سال‌ها ما انتخابات زیاد داشتیم، ولی این شرایط پیش نیامد، از این امر نمی‌توان غافل ماند که در آن مقطع دانشگاه و فعالان دانشگاهی مخالف حضور در انتخابات بودند، گفتگمانی را مطرح می‌کردند که قابل درک برای خانواده‌هایشان نبود و بین خانواده‌ها رسوخ‌نکرده بود: «گفتمان تحریم».

من نمی‌گویم حضور در انتخابات به عنوان یک استراتژی در دانشگاه، از دانشگاه وارد خانواده‌ها شود، ولی معتقدم که استراتژی معقول و واقع‌بینانه‌ای که جنبش دانشجویی، فعالان دانشجویی و دانشجویان در این مقطع در پیش گرفتند روی شرایطی که در تجربه خرداد ۸۸ پیش این جنبش و حل شدن تضاد خانواده و دانشگاه و استراتژی معقول حضور فعال در انتخابات می‌بینیم. غریبه نبود، بیگانه نبود با واقعیت‌های زندگی تضاد نداشت و یکی از مهمترین آثارش این بود که هزینه کارسیاسی را پایین آورد اینها مسائل مهمی است.

ویژگی مهم تجربه سال ۸۸ این بود که تضاد بین خانواده و دانشجو را حل کرد و فعالیت سیاسی دیگر منحصر به دانشجو نبود. ما شاهد بودیم که قلب تپنده جنبش سال ۸۸ یا جنبش سبزی که به وجود آمد در محلات بود (من تهران را مثال می‌زنم). در اینجا قلب تپنده، دانشگاه نبود و چقدر هم مؤثر بود و مقابله با چنین جنبشی سخت بود. کانون حرکت محلات تهران بودند. آقای پوررحسین لفظی را از مهندس موسوی به کار بردند «مبارزه شادان» یا به تعبیری «زندگی سستیز نبودن مبارزه» چیزهایی که باعث ایزوله شدن جنبش دانشجویی نمی‌شود. زندگی سستیز نبودن مبارزه» به معنای محافظه کار بودن نیست، بلکه به معنای این نیست که هزینه‌ای

نبرد ازیم، منظور واقع بین بودن جنبش است و این که دانشجوی تک سوار عرصه سیاست نشود، دانشگاه یک هنگ سیاسی نشود. دانشجوی که از خانواده جدایی شود تا به دانشگاه برود پدر و مادر فکر نکنند فرزندشان به خط مقدم جبهه می رود.

تجربه سال ۸۸ در این شرایط به وجود می آید و استمرار پیدا می کند. استمرار آن در شرایطی است که بار مطالبات سیاسی به دانشگاه بیش از حد وارد نشود و از زندگی جدا نیفتد و جزئی از جریان زندگی شود. «محللات» خود جزئی از جامعه مدنی است و کانون های محلی جزئی از جامعه مدنی هستند؛ همان طور که پیش از این هم بوده اند. اگر زمانی مساجد مثلاً در انقلاب سال ۵۷، نقش بازی می کردند، اکنون در این تجربه دیدیم واقعا کانون عمل «محللات» بودند و هر شب سر کوجه ها میتینگ داشتند؛ میتینگ هایی که واقعا هر شب به حرکت تداوم و استمرار می داد که متأسفانه در این مقطع کم رنگ شده الان هم گوش به زنگ هستند، دانشگاه تهران مرکز چه خبر است، دانشگاه علامه یا دانشگاه تهران شلوغ شده بانه؟ این واقعا یک خطر است که چشم انداز آن خیلی کوتاه است. شما می توانید ۹ ماه دیگر انتظار ایزوله شدن دانشگاه را داشته باشید یک بخشی از آن برمی گردد به نهاد های جامعه مدنی، نهادهای جامعه مدنی باید خودشان را قوی کنند، تحقق این امر در این شرایط از یک جهاتی سخت است و از جهاتی هم بستر مناسبی وجود دارد.

بزرگترین رسالت همه، چه کسانی که زمانی دانشجوی بودند و حالا نیستند و یا کسانی که دانشجوی هستند و یا کسانی که بیرون از محیط دانشگاه هستند این است که از خطر ایزوله شدن دانشگاه جلوگیری کنند و راه حلش نیز این است که درون دانشگاه جریان دانشجویی منطبق با واقعیت ها باشد و دانشجویان از رادیکال شدن وضعیت که منجر به جدا شدن خانواده ها از آنها می شود جلوگیری کنند. کسانی که بیرون از دانشگاه هستند انتظار غیر واقع بینانه از دانشگاه نداشته باشند، آنها هم باید انتظارشان کاملاً منطبق با واقعیت باشد. درس و دانشگاه، از زندگی جدا نیست من تکرار می کنم که تضاد بین دانشجوی و درس، در واقع به نوعی تضاد خانواده و دانشجوی است. دانشجوی درس را به عنوان رسالت اولش می خواند. وقتی می گویم تضاد بین خانواده و دانشجوی وجود دارد به معنای واقعی اش تضاد زندگی و دانشجوی می شود. زندگی مسئله معیشت، مسئله مسکن، مسئله کار، درآمد و مسائلی این چنین است، مسئله باید هایی که باید باشد تا شما زندگی بکنید، از شما توقع از دواج و تشکیل خانواده می رود. از شما در آینده توقع زندگی

می رود. درسی که شما در دانشگاه می خوانید در واقع ابزاری برای تشکیل زندگی است. وقتی که شما درس را نخوانید و نتوانید فارغ التحصیل شوید و یا یک فارغ التحصیل ضعیف شوید، طبیعتاً اولین آسیب را زندگی شما می بیند و در روند زندگی آینده در تشکیل خانواده دچار مشکل می شوید و به نحوی ترمز شما می شود.

من معتقدم یکی از آسیب های جدی، نگاه بیرون از دانشگاه به دانشگاه است، اینکه از دانشجوی به صرف دانشجوی بودنش توقع گزافی داشته باشیم. خیلی اشتباه است، بخشی هم به خود دانشگاه برمی گردد اینکه راه و روش و فعالیت اجتماعی-سیاسی شان یک روزه به معقول باشد.

**حائری: بزرگترین رسالت همه، چه کسانی که زمانی دانشجوی بودند و حالا نیستند و یا کسانی که دانشجوی هستند و یا کسانی که بیرون از محیط دانشگاه هستند این است که از خطر ایزوله شدن دانشگاه جلوگیری کنند و راه حلش نیز این است که درون دانشگاه جریان دانشجویی منطبق با واقعیت ها باشد و دانشجویان از رادیکال شدن وضعیت که منجر به جدا شدن خانواده ها از آنها می شود جلوگیری کنند**

همان قدر که عضویت در تشکل سیاسی در دانشگاه ارزشمند است، به همان میزان و شاید هم بیشتر عضویت در انجمن علمی ارزشمند است. در تجربه خود من آن زمان انجمن های علمی - چون رشته ماعلوم انسانی بود و خود به خود انجمن علمی هم غیر مرتبط با انجمن سیاسی نبود - هم انجمن سیاسی و هم علمی بود و در واقع به نوعی شانه به شانه هم حرکت می کردند. منظور من بیشتر در رشته های فنی است مثلاً ریاضی، مهندسی برق، مکانیک یا هر رشته ای عضویت در انجمن علمی باید در دانشگاه تکریم شود.

در راستای بحث درس و خانواده نکاتی گفته شد جمع بندی خود را از بحث بفرمایید.

پودر حیم: من ابتدا نقدی به این روند دارم و یک پیشنهاد در نهایت هم یک جمع بندی از آن دارم.

نقدی که دارم در حد یک دانشجوی سابق باید بررسی شود بیشتر، چون بعضی از اساتید بزرگوار روی نهادهای مدنی تأکید زیادی دارند برای همین روی جنبش هم تجویز شان این است که نهادهای مدنی باید قوی شوند. من هم در کنار پذیرش نقش و اهمیت نهادهای مدنی می خواهم به این مسئله از منظری دیگر نیز بنگرم، به نظر من باینکه نهادهای مدنی مهم هستند و کار کرد خوبی هم دارند، ولی مشکل اساسی که مادر جامعه و در همین جنبش دانشجویی دنبالش بودیم این است که چرا دانشجوی نسبت به دیگر مسئولیت هایش مانند خانواده، درس یا معیشت، بی تفاوت است؟ همان چیزی که شما با عنوان نرفتن در انجمن، نخواندن درس و نداشتن ارتباط با خانواده مطرح شد و یا چیزی که دوستان در جلسات پیش به آنها اشاره کردند و باینکه چرا به قول شما فقط دنبال قالب سیاسی می روند.

من معتقدم بیش از آنکه ضعف مدنی باشد - که آن هم در جای خود مهم است و من انکارش نمی کنم - نوع نگاه به مبارزه است یا همان نوع نگاه به فعالیت اجتماعی و سیاسی است. اگر بخواهم عام تر بگویم، نوع نگاه به بروز و عینیت بخشیدن به همان وجدان انسان عمومی است که شما بحث کردید، اما این نگاه ایراد دارد و موجبات این خلل ها (که همان ندیدن مسئولیت های روزمره است) را ایجاد می کند.

مسئولیت امری کلیشه ای نیست یعنی ایفای نقش مسئولانه یا همان ایفای نقش اجتماعی - سیاسی یا همان بروز وجدان انسانی، فرقی نمی کند. یک ساختار بندی ندارد، یعنی نمی شود برای آن برنامه ریزی کرد تا جامعه به سمت وجدان برود و بگویم که این یک راه حل است، برای اینکه جامعه نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی فعال شود، راه حل، ایجاد نهادهای مدنی یا کانون های صنفی است.

اتفاقاً مهمترین مسئله همان ایراد در نوع نگاه است، آن مثالی که شما دیدید. چرا دانشجویان دهه ۵۰-۴۰ بیشتر درس می خوانند و این اختلال ها را در خانواده ها کمتر می دیدیم؟

وقتی به خاطرات دانشجویان سابق نگاه می کنیم، حتی آنها هم مشکل درسی داشتند. حالا اگر چه شاگرد اول هستند ولی به شدت تحت فشار بودند و این طبیعی است آنها برای اینکه درس بخوانند فشار های بیشتری را تحمل می کردند، ولی ما این را کمتر می بینیم و اینجاست که تفاوت دیدگاه را می توان دید، در همین جنبش آخر همین دیدگاه بود که متمرکز شد. اینجا مسئولیت، چیزی جز ایفای نقش مسئولانه در زندگی نیست. رسالت اصلی دانشجوی را در یک کلام فراموشی

می توان گفت که تنها درس خواندن نیست و رسالت اصلی اش خط مقدم سیاسی نیز نمی باشد.

این کلیشه ها به این می انجامد که انسان در موقعیت خودش و در همان زمان خودش حداکثر نقش مسئولانه اش را ایفا نکند، در حالی که اگر استادی به دانشجو در سر یک کلاس توهین کند، بزرگترین نقش مسئولانه در خود یاد در دانشجوی دیگر این است که اعتراض کند. من اسم این را نمی توانم رسالت فراموختی بگذارم چون موقعیت درگیر این مسئله است و هیچ چیز هم نباید از این اعتراض جلو گیری بکند.

همان طور که حضور به موقع در کلاس خیلی ساده است، خصوصاً امثال من که در دانشگاه دولتی می خواندم و بودجه بیت المال برایم هزینه می شود چرا حضور پیدا نکنم؟

کدام جنبش دانشجویی است که از ساعت ۸ صبح شروع شود؟ همه از ساعت ۱۱-۱۰ صبح به بعد است، پس می توان در کلاس ساعت ۹:۳۰ صبح شرکت کرد ولی من خودم در هیچ کلاس ۹:۳۰ صبح شرکت نکردم! این نشان می دهد که من در موقعیتی که قرار دارم و با شرایطی که دارم نتوانستم تعریفی از مسئولیت ارائه دهم و نسبت به آن پایبندی داشته باشم، به همین دلیل خود را در تحلیل های فراموختی رها کردم. هر چند مسئله جنبش، نهادهای مدنی و از این دست مطالبات هم هست، اما اصل موضوع این نیست. کسی فکر نکرد مسئله ایران با یک ساختار یا کلیشه حل می شود. همه حس کردند که نسبت به یک مسئله اعتراض دارند و باید اعتراضشان را هم در مناسبات و تخصص و تعهد و ویژگی هایی که دارند بروز دهند، حال یکی متفکر، دیگری دانشجو، یا کارگر و یا به قول شما (که حرف خیلی خوبی هم بود) در محله فعال است. این خودش را بروز داد و واکنش هم نشان داد. من این حرف را به این لحاظ گفتم تا به پیشنهادم برسیم. این برداشت که کسی مخالف فعالیت دانشجویی نیست اصلاً درست نیست و چون می خواهیم دیالوگی با کسانی که می گویند جنبش دانشجویی نوک پیکان تکامل است، موتور محرک است برقرار کنیم، آنها را نمی شود انکار کرد. آنها هم دارای دیدگاهی هستند و خصوصاً چون سال ها در دانشگاه حضور داشته اند به خودشان حق می دهند و این حق را هم دارند که ابراز نظر کنند. ما باید این واقعیت را بپذیریم که چیزی به عنوان جنبش دانشجویی داریم. طبیعی هم هست و این انتظار هم می توان داشت که دانشجویی که به دانشگاه می آید فضای باز تری دارد، اینجا دستگیری کمتر است، خشونت ها کمتر می شوند

بالاخره دانشجو ها منسجم تر بوده و یک صنف هستند و در دانشگاه راحت تر می توانند با هم تعامل داشته باشند تا در خیابان.

ولی یک رسالتی می خواهد. ما می خواهیم حد وسطی را در نظر بگیریم که گفت و گویی صورت بگیرد. با این دیدگاه هایی که از یک سو می گویند دانشجو نیروی محرکه است و از سوی دیگر می گویند دانشجو به صرف دانشجو بودنش مسئولیت ندارد مگر اینکه در لحظه لحظه زندگی مسئولیت انسانی بر دوشش سوار است. در این میان می توان گفت که مافضای باز دانشگاه را می پذیریم، ولی من هم با نظر دوستان موافقم. به نظر می رسد که راه حل همین است و دانشجو نباید چیزی که می خواهد به عنوان جنبش دانشجویی ابراز کند، خارج از آن استراتژی واقع بینانه در جامعه باشد. دست کم می توان به این دوستان گفت که این جنبش اخیر در جامعه ایران یک مبنای گفت و گویا همه، با خودش، با حاکمیت حتی با نیروهای خارج

**پور رحیم: جنبش اخیر ما قانونی است و می خواهد روی قانون اساسی بایستد. دانشجو می خواهد در جنبش دانشجویی نقش خوبی ایفا کند روی این امر کار تئوریک بکند و حتی مناسبات اعتراضی اش را هم روی همین قرار دهد**

از کشور و با دولت های دیگر و می خواهد بگوید، جنبش اخیر ما قانونی است و می خواهد روی قانون اساسی بایستد. دانشجو می خواهد در جنبش دانشجویی نقش خوبی ایفا کند روی این امر کار تئوریک بکند و حتی مناسبات اعتراضی اش را هم روی همین قرار دهد. این، چند حسن دارد: یکی اینکه واقعیت جامعه را بیان می کند. آن چیزی که می توان بر سرش گفت و گو کرد. البته نمی توانیم بگوییم حتماً توافق صورت می گیرد ولی مبنای گفت و گوی ماست، هم با حاکمیت و هم با نیروها. همه می توانند با هم گفت و گو کنند. مادر این میان یک قانون اساسی داریم که چند بار هم به آن رأی داده شده و فعلاً هم قانون ماست. بر سر همین با هم گفت و گو کنیم. مبنای جنبش دانشجویی مثل همه جای دنیا می تواند جنبشی ضد دخالت، ضد سلطه، ضد سلطه جهانی، ضد تحریم های جهانی،

ضد دخالت کشورهای قدرتمند جهانی باشد.

جنبش های همه جای دنیا این گونه است. برخی از اعضای جنبش های دانشجویی ایران نه تنها نسبت به این مسائل واکنش نشان نمی دهند بلکه از حضور خارجی استقبال هم می کنند! دوستانی را داریم که به آنجا رفتند و در نهادهای خاصی مشغول به کار هستند. علاوه بر اینکه در همین داخل هم برخی که می گویند دانشجو موتور محرک است نسبت به این اتفاقات دغدغه ندارد. اگر جنبش دانشجویی می خواهد با جنبش های جهانی پیوند داشته باشد باید ویژگی های آنها را هم بپذیرد. باید دید واقعیت جنبش دانشجویی در جهان چیست و چه کمکی می تواند به این جنبش اجتماعی کند، ما هم همان مسیر را طی کنیم.

به این ترتیب جنبش دانشجویی ایران می تواند علاوه بر نقش خود، نقشی هم در جنبش اجتماعی داشته باشد و همین که با تمام جنبش های منطقه و جنبش های جهان پیوند بخورد - که بازور، سلطه، تحریم، دخالت مشکل دارد نسبت به این موارد هم می تواند اعتراض کند. به نظر من جنبش دانشجویی رسالت های خیلی مهمی دارد. اتفاقی هم که در حال وقوع است دخالت بیگانگان در کشور ماست که ملامت می خواهد تحریم کند. جنبش می تواند بگوید ما نمی خواهیم تحریم کنید و اعتراض، تحصن و فعالیت کند. در این شرایط اولاً ما بیانی پیوند می خورد و ثانیاً می تواند هویت مستقلی که جنبش دانشجویی دارد را بروز دهد.

■ آقای حائری، شما هم دیدگاهی در مورد نقد آقای پور رحیم دارید؟

حائری: من حداقل نقدی را به صحبت های خودم ندیدم چون به نوعی صحبت های خود من بود. موضوع "نگاه به فعالیت سیاسی دانشجو" که مطرح شد، من نیز این نقد را دارم و اصلاً این نگاه را یک آسیب می بینم. این نوع نگاه به فعالیت سیاسی دانشجو مبنی بر اینکه دانشجو باید حامل مطالبات سیاسی جامعه باشد یک خطر است، بزرگترین خطرش هم این است که در یک مقطع زمانی منجر به ایزوله شدن دانشگاه می شود و نهایتاً یک شرایط انفعال را پیش می آورد. در سابقه تاریخی خود زیاد شاهد بودیم. من معتقدم که راه حل رفع این خطر این است که نگاهمان را تغییر دهیم. پیش از انقلاب فعالیت های دانش آموزی پایه پای فعالیت های دانشجویی انجام می شد، حال چرا در این مقطع تاریخی فقط می بینیم که صحبت از جنبش دانشجویی است. اگر دو میلیون دانشجو داریم و هجده میلیون دانش آموز داریم که بخش عمده ای از آنها بالای ۱۵-۱۴ سال است، چرا از این انرژی



از منظر رشته‌ای که تحصیل می‌کند، مسائل جامعه را تحلیل کند و پانهادی متناسب با توانمندی‌های خود ایجاد کند و به نهاد مند شدن جامعه کمک کند.

حائری: بله، فعالان سیاسی یا کسانی که دغدغه نسبت به جامعه ایران دارند این موضوع را باید لحاظ نمایند که چرا دانش آموزان در ایران فعال نیستند؟! اگر از نظر ریاضی و ادبی حساب کنیم بخش عمده‌ای از نیرو و پتانسیل جوانی ما مربوط به دانش آموزان سال‌های آخر راهنمایی و دبیرستانی است، پس چرا واقعاً فعال نیستند، آن‌ها هم با توجه به سابقه تاریخی که در انقلاب و نقش جنبش دانش آموزی در آن داریم؟ از یکسری مسائل سیاسی که بگذریم، نوع نگاهی که نسبت به آموزش و پرورش در ایران وجود داشته، تسلط دولتی و احاطه بر فرایند آموزش و پرورش بوده است.

من حرف آقای پرور رحیم را قبول دارم و معتقدم که تنها راه حل این است که این جنبش ایزوله نشود. افرادی که به قول شما در تریبون‌های مختلف این شعار را سر می‌دهند که جنبش دانشجویی نوک پیکان تکامل است و از این دست شعارها، موجب بیگانگی دانشگاه از جامعه می‌شوند و خطر ایزوله شدن را به شدت افزایش می‌دهند که عاقبت خوشی برای جنبش دانشجویی ندارد و نهایتاً بعد از یک دوره منجر به انفعال جریانات دانشجویی می‌شود، زیست انسانی در واقع یک نوع زیست «وجدان مدارانه» است. روی زیستن «وجدان مدارانه» نه تنها باید در

وارد تعامل با اشخاص و جامعه شود، وقتی که فرد در کوچه شروع به بازی کردن می‌کند این اولین مرحله جامعه پذیری اوست و شروع به داد و ستد با بچه‌های محله در بازی‌های کود کانه می‌کند.

**حائری: پیش از انقلاب فعالیت‌های دانش آموزی پایه پای فعالیت‌های دانشجویی انجام می‌شد، حال چرا در این مقطع تاریخی فقط می‌بینیم که صحبت از جنبش دانشجویی است. اگر دو میلیون دانشجو داریم و هجده میلیون دانش آموز داریم که بخش عمده‌ای از آنها بالای ۱۵-۱۴ سال است، چرا از این انرژی متراکم بالقوه استفاده نمی‌شود**

جامعه باید به شکلی تکامل یافته باشد که روند جامعه پذیری از کودکی شروع شود. نباید شخص در سن هجده-نوزده سالگی، با ورود به دانشگاه و دیدن تابلوی انجمن اسلامی و روزنامه دیواری یا مثلاً نشریه دانشجویی با چیزی به نام "سیاست" و جامعه آشنا شود.

در اینجا شاید بتوان گفت که درس به جامعه پدیر شدن شخص کمک می‌کند. مثلاً شاید

متراکم بالقوه استفاده نمی‌شود و چرا این انرژی بالفعل نمی‌شود؟ چرا اثر و بروز و ظهوری در عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از آن نمی‌بینیم. وقتی به ضعف جامعه مدنی اشاره می‌کنیم ایرادمان تنها به اینکه چرا حزب فعالی نداریم یا چرا اسناد یکای فعالی نداریم، نیست. یک جمع سه نفره در یک محله وقتی دور هم جمع می‌شوند (مانند سه جوان شانزده ساله در سن دانش آموزی) تصمیم به یک کار فرهنگی می‌گیرند، برای نمونه تصمیم می‌گیرند از همسایه‌ها پول جمع کنند و ماهیانه به رفقگر محله بدهند. به نظر من این یک نوع فعالیت مدنی است. وقتی که چنین جمع‌هایی در یک شهر یا یک جامعه وجود داشته باشد من آن جامعه را، جامعه مدنی قوی‌ای می‌دانم. جمع سه نفره آن محل که چنین عمل اجتماعی انجام می‌دهد آن جمع می‌تواند در مقطعی، رویه اجتماعی تری در پیش بگیرد. چنان که مادر همین انتخابات دیدیم همین جمع‌ها بودند، که فعال شدند. یک دانشجوی دارای انگیزه‌های سیاسی در سن هجده سالگی که وارد دانشگاه می‌شود به دلیل ضعف جامعه مدنی بیرون از دانشگاه، محلی از بروز و ظهور در خارج دانشگاه ندارد و در واقع آنجا مطالبات فرهنگی و سیاسی اش عرصه‌ای برای بروز پیدا می‌کند. در جلسه پیش اصطلاح جامعه‌پذیری را به کار بردم، چون معتقدم که برای انسان به صرف انسان بودنش نمی‌توان اصطلاح جامعه‌پذیری را به کار برد، بحث جامعه‌پذیری برای انسان در برابر دیگران مطرح می‌شود. جامعه‌پذیری به این معنا است که فرد

دانشگاه، حتی پیش از دانشگاه باید تأکید کرد. خوشبختانه افرادی که در این مقطع و در این جریان به عنوان افراد لیدر در این جنبش مطرح شده‌اند، حامل این دیدگاه هستند و این دیدگاه را قبول دارند، ولی به دلیل سابقه تاریخی و نوع نگاهی که به فعالیت سیاسی داریم، شاید نهادینه شدن آن نیازمند کاریزاداست.

اگر زیست و وجدان مدارانه «شعار و پیام این جنبش شود، خوددیده خود دارد حوزه‌های دانشجویی می‌شود و منجر به این می‌شود که آن جریان‌های رادیکال و غیر واقع‌بین که در دانشگاه وجود دارند منزوی شوند. قبلاً هم اشاره شد و افعال دانشجویی به معنای واقعی کلمه تفاوتی با بقیه جامعه ندارد. از نظر وجدانی دانشجویی که به دانشگاه می‌رود و خودش را در برابر خطرات سیاسی قرار می‌دهد، دارای پدر و مادری است، این پدر و مادر در واقع خاستگاه تربیتی این شخص هستند، چرا پدر و مادر فعالیت‌هایی مانند انجام نمی‌دهند؟ پاسخ همان دلایلی است که در جلسه قبل مطرح نمودیم؛ «دانشجو فراغت از معاش و زندگی دارد. اما وجدان این دانشجو باید در همه عرصه‌ها فعال باشد من تأکید می‌کنم که چرا جنبش دانشجویی و فعالان دانشجویی ما مثلاً نسبت به مسائل پیرامونی‌شان حساسیت ندارند؟ چرا مسائل پیرامونی را فقط باید نهادهای شبه دولتی - دانشجویی بر عهده گیرند؟ دیده نشده که جریانات دانشجویی نسبت به مسائلی که در پیرامون، در منطقه و در جهان اسلام به وجود می‌آید حساسیت نشان دهند؛ مصداقش زیاد است، مثلاً در پیرامون مادر کشورهای مختلف مسائل ضد حقوق بشری اتفاق افتاده و یا مسائل غیر سیاسی که در جامعه مطرح می‌شود، در حالی که در دل جنبش دانشجویی ما آب از آب تکان نخورده است. یک جنبش دانشجویی که مبتنی بر زیست و وجدان مدارانه فعالیت می‌کند، نگاهش به جامعه، نگاه وجدان مدارانه است. به عنوان مثال مسئله میراث فرهنگی یا مسئله «بریدن درختان دنا در یاسوج» به همان اندازه‌ای اهمیت دارد که محروم کردن دانشجویان یک دانشگاه از تحصیل و یا به زندان افتادن یک فعال سیاسی و حزبی. آنجاست که یک دانشجو خودش را به درخت می‌بندد و از بریدن درخت‌های پارک لو یزان یا درختان دنا (که اخیراً به وجود آمد و فاجعه‌زستی به وجود آورد) جلوگیری می‌کند. من معتقدم که امیدواری‌هایی در این زمینه وجود دارد به دلیل اینکه این جنبش این قابلیت را دارد که جنبشی مبتنی بر زیست و وجدان مدارانه باشد. رگه‌هایی از این مسئله را هم در رهبران این جنبش دیدیم، ولی در عین حال خطر برابر این راه داریم، یعنی آن نگاه تاریخی که

ما به جنبش دانشجویی خصوصاً در گذشته داشتیم (بعضی از دوستان دانشجویی فعلی ما هم حامل آن نگاه هستند) همان طور که آقای پوررحیم گفت، آن تعابیر را هم به کار می‌بردند و نگاهشان به دانشجویی و تشکل‌های دانشجویی نگاه تک سوار پیشرو عرصه سیاست است. این خطر هم در کنار آن امیدواری وجود دارد که باید در برابر آن خطر روشنگری کرد.

**پوررحیم:** مطرح شد که نخست، مسئولیت چیزی فراتر از تاریخی مقدس (مقدس به معنای دور از دسترس بودن) و یک چیزی که قرار است محقق بشود نیست، مسئولیت در لحظه هم تعیین می‌شود، هم تعیین می‌شود و هم تحقق پیدا می‌کند و دوم، کسی نمی‌تواند از آن فرار کند همه مورد خطاب و مورد پرسشند، این خیلی کلان و کلی است. همه می‌گویند قبول داریم ولی در عمل تمهید به آن ندارند. از این بحث به این مسئله رسیدیم که اگر این نگاه به دانشجویی حل شود، خیلی از این مسائل و

**پوررحیم: مسئولیت چیزی فراتر از تاریخی مقدس (مقدس بودن) و یک چیزی که قرار است محقق بشود نیست، مسئولیت در لحظه هم تعیین می‌شود، هم تعیین می‌شود و هم تحقق پیدا می‌کند و کسی نمی‌تواند از آن فرار کند همه مورد خطاب و مورد پرسشند**

مشکلاتی که داریم مانند تفاوت بین فعال سیاسی و فعال غیر سیاسی، نبودن خیل عظیمی از دانشجویان در فعالیت سیاسی و کم بودن فعالیت سیاسی را نمی‌بینیم. در واقع ما به نوعی صورت مسئله را تغییر می‌دهیم.

دیگر اینکه اساساً دانشجویی هر شخص دیگری مسئولیت خودش را طوری باید تعریف نماید که این موقعیتی که در آن قرار گرفته نه بد است، نه خوب، بسته به برخوردی دارد که با آن موقعیت پیدا می‌کند و آن برخورد است که او را ارزشمند یا غیر ارزشمند می‌کند. ایفای نقش مسئولانه دانشجویی، ستاره دار شدن یا ستاره دار نشدنش نیست، بلکه به اتفاقی که برایش افتاده یا در آن قرار دارد و اینکه چگونه با آن برخورد می‌کند بستگی دارد. این، او را ارزشمند می‌کند و به سمت بهبود زندگی‌اش و یا غم و غصه و بریدن‌هایی برده. به همین دلیل هم

در بحث سه گانه ما مطرح شد که راه حل چیزی جز این نیست که بپذیریم این سه گانه‌ها وجود دارد و قابل انکار نیست و باید آنها را به رسمیت بشناسیم؛ این نیاز به تمرین دارد. این به رسمیت شناختن نقطه پایان ندارد و تا ابد همراه انسان است، یک روز پدر و مادر و یک روز همسر، پس همیشه هست و تمرینی برای برقراری یک نوع دیالوگ است. این دیالوگ چیزی جز رفتن به سمت حل کردن و احترام گذاشتن به آن بقیه مسائل نیست و پذیرفتن این است که آنها هم واقعیت دارند؛ معیشت واقعیت دارد؛ پدر و مادر واقعیت دارد، از همان لحظه ورود به دانشگاه و بعد آن و حتی قبل آن.

نکته دیگر که خیلی هم مهم است این است که لذت فعالیت اجتماعی - سیاسی، لذت قهرمانانه نیست. اگر از این لذت قهرمانانه بیرون بیایم و آن را به زیست روزمره معطوف کنیم، مشکل این قضیه حل می‌شود. مشکل اصلی این نیست که الان نهاد‌های مدنی نداریم و بار سیاسی این نهاد بر دوش دانشگاه افتاده و در نتیجه دانشجویان تازه در درس بخوانند، این تا حدودی درست است ولی دلیل اصلی نیست. شاید هم این روند درست باشد، ولی من از زاویه دیگری به آن می‌نگرم. دانشجویی نسبت به ایفای نقش مسئولانه‌اش در لحظه لحظه حضورش در دانشگاه و بیرون از دانشگاه نسبت به آن چند گانه‌هایی که در پیرامونش است (خانواده، زندگی، آینده، معیشت، تحقق وجدان عمومی، وجدان جمعی، حساس بودن روی تمام موضوعاتی که می‌توان همبستگی ملی و همبستگی صنفی ایجاد کند) اگر ایفای نقشی کند ارزشمند است تا کلان این دانشجویی مطمئناً موفق است، چون موفقیت یعنی انجام دادن همین کار و چیزی جز این نیست.

به نظر می‌رسد راه حل این سه گانه‌ها یا چند گانه‌ها این است ما بپذیریم که مبارزه، فعالیت اجتماعی - سیاسی، فعالیت معطوف به ابراز وجود وجدان انسانی و عینیت بخشیدنش، امر غیر عادی، مقدس و منوط به داشتن موقعیت خاص نیست. اینکه دانشگاه به چند فعال سیاسی محبت کند و فعال سیاسی آن را به یک شرایط ایده‌آل که حکومت خوب و یا احزاب خوب باشد و یا همه شرایط فراهم باشد تا من کاری انجام دهم، نیست. اگر این مسائل حل شده بود که دیگر نیازی به فعالیت نبود. آن موقعیت فرصتی است تا نقش مسئولانه‌مان را ایفا کنیم. این جنبش به ما نشان داد که اولاً امکان پذیر است و ثانیاً این چند گانه‌ها نه تنها با هم در تضاد نیستند به معنایی که بخوانند ترمز بشوند، بلکه کمک کار انسان می‌شوند چون همه آنها در حقیقت بستر مبارزه اجتماعی شخص بوده است. مبارزه اجتماعی چیزی جز ایفای نقش مسئولانه



شخص نیست. شخص در درس، موقعیت‌های دانشگاهی، مناسبات دختر و پسر دانشگاه، مناسبات تشکیلات گروهی دانشگاه، مناسبات انتخاباتی، انجمن‌ها، ایفای نقش مسئولان‌ها را می‌کند، از این رو با آنها در تضاد نبوده است.

اگر انسان نمره سی بگیرد و پنجاه سال ادامه پیدا کند، خیلی بهتر است تا اینکه نمره صدرادر دو-سه یا چهار سال بگیرد. برای نمونه من می‌خواهم وارد دانشگاه شوم و فعالیتی انجام دهم، ولی باید توجه داشته باشم که من هم خانواده‌ای دارم پس باید دید آیا این مسئله برای خانواده‌ام مهم است یا نه؟ چه فعالیتی یا چه میزانی باید انجام دهم؟ تا چه حدی پیش بروم؟ مورد بعد می‌تواند درس خواندن باشد، می‌خواهم درسخوانم، سرکلاس‌هایم باید بروم، چه باید بکنم؟ نسبت به خودم متعهد بشوم، همین چیزهایی که در دین ما هم هست، اینکه نسبت به خودم حساب پس بدهم، حتی در حد یک ماه اول ورود به دانشگاه یعنی دانشجوی نسبت به ورودش (اگر می‌خواهد فعالیت سیاسی اجتماعی انجام دهد) در تعریف مسئولیت اجتماعی از این منظر، خود به خود این فعالیت اجتماعی سیاسی هم اتفاق می‌افتد، یعنی در برهه‌ای از زمان دانشجوی نسبت به رئیسی که می‌خواهد سیصد نفر را بی دلیل اخراج کند و یا هر اتفاق دیگری هم بستگی پیدا می‌کند. اینها خود به خود در یک موقعیتی اتفاق می‌افتد. اگر انسان‌ها هم زیست و جلدان مدارانه را تجربه کرده باشند و اینها را به رسمیت بشناسند و در ذهنش گفت و گو کند و بعد این گفت و گو را عینیت ببخشد و حس هم نکند که راه حلی وجود دارد که با یک فرمول بتواند این تضادها را حل کند. این مسائل وجود دارند، راه حل هم این است که با آنها دیالوگ برقرار شود. این مسئله همیشه در ذهن باشد، اگر انکار شود بعد مشکل ساز می‌شود. این در خانواده هم صدق می‌کند، خانواده شاید کمترین مشکل باشد، چون بالاخره پدر و مادر مامن انسان هستند ولی معیشت و درس خواندن و... این طور نیست، ضربه اصلی که خود من خوردم همین است. من واقعا در سر رادار ذهنم با یگانگی کردم، اصلاً هیچ گاه به آن فکر نکردم و با آن دیالوگ برقرار نمی‌کردم. این کار که آن را به رسمیت بشناسم و انکارش نکنم رانکردم و بعد برایم مانعی شد، یعنی بعد از فارغ التحصیلی - که آن هم به قول شما با زور بود - دچار مشکل شدم، چون این امور در زندگی دائمی است اگر به آن بها ندهیم مشکل ساز می‌شود. باید با اینها مناسبات برقرار کند تا بهبود پیدا کند.

■ آقای حائری شما نیز جمع بندی نهایی خود را بیان کنید.

حائری: جمع بندی‌ای که از صحبت‌های این

جلسه و جلسه قبل می‌توانیم داشته باشیم این است که بحث ما، بحث "زیست و جلدان مدارانه" بود که در رابطه با جنبش دانشجویی و فعالان سیاسی دانشجویی مطرح شد. مثال آقای پور رحیم که یک فعال دانشجویی بهتر است که در دوره دانشجویی از فعالیت سیاسی، نمره صد نگیرد و لسی در طول زندگی اش نمره سی بگیرد مثال خوبی است.

در واقع عنوانی که می‌توان روی این بحث‌ها (در رابطه با فعالیت اجتماعی سیاسی دانشجویی) گذاشت، عنوان «حفظ تعادل» یا «عنوان» ایجاد تعادل در زندگی است؛ به این معنا که زندگی، عرصه‌ها و وجوه مختلفی دارد، همان طور که در شخص دانشجو یا هر شخص دیگری فعالیت سیاسی، و جلدان سیاسی، حساسیت نسبت به

**حائری: بسیاری از دوستان هستند که در دوران دانشجویی خود از فعالان جدی دانشجویی بودند ولی در دوره پس از دانشجویی (بماند) که خیلی از آنها به دلیل وقت زیادی که برای فعالیت سیاسی صرف می‌کردند به دوران پس از دانشجویی نرسیدند و فارغ التحصیل نشدند) و در دوره‌ای که در واقع پنجه در پنجه زندگی افکندند نگاه حسرت آلودی نسبت به گذشته دارند و این ناشی از عدم حفظ تعادل و عدم توجه به وجوه مختلف زندگی است. اینجاست که تعبیر زندگی «وجدان مدارانه» خود را بر وزن می‌دهد.**

مسائل حقوق بشری باید وجود داشته باشد، نگاه به زندگی، تشکیل خانواده، مسائل معیشت، مسئله خانواده و توفقاتی که خانواده از شخص دانشجو دارند، وجه دیگری از زندگی است که اینها هم باید وجود داشته باشد. وقتی که شما صد در صد انرژی و زمان را در دوره دانشجویی برای فعالیت سیاسی می‌گذارید، این با «زیستن و جلدان مدارانه» و زیستن انسانی مخالف است، چون وجه مهم دیگری از زندگی را که در واقع همان مطالبات به حق خانواده از شما است، مبنی بر درس خواندن، فارغ التحصیل شدن، ادامه تحصیل، تشکیل خانواده و حتی مطالبات جامعه (و جامعه یعنی اینکه شما بتوانید در رشته تحصیلی خودتان انسان موفقی باشید و یاد ر شغل مفید و مؤثری مشغول به کار شوید) نادیده

گرفته می‌شود یا به عبارتی مخالف با وجوه مهم زندگی است.

به تعبیر آقای پور رحیم، دانشجویان، نگاهشان به جریانات دانشجویی و فعالیت‌های دانشجویی، نگاه صفر و یکی است. نگاه تعادل و مبتنی بر واقعیت نیست، این خطری است که وجود دارد و اگر در برابر آن، «نشریه چشم انداز ایران» و بقیه رسانه‌ها و فعالینی که وجود دارند و شناسایی نکنند، این خطر می‌تواند بالفعل شود، جنبش دانشجویی را به محاق ببرد و شرایطی مثل شرایط سال‌های گذشته را به وجود بیاورد.

اماد مورد پرسشی که در مورد شخص خودم گفتید من صفر و صدی بودم. واقعیت این است که در دوره دانشجویی، زمانی که برای فعالیت سیاسی صرف کردم صد بود، یعنی فارغ از مسئله درس شدم، هر چند که به رشته تحصیلی ام علاقمند بودم و آثار این را الان که وارد زندگی شدم می‌بینم.

بسیاری از دوستان هستند که در دوران دانشجویی خود از فعالان جدی دانشجویی بودند ولی در دوره پس از دانشجویی (بماند) که خیلی از آنها به دلیل وقت زیادی که برای فعالیت سیاسی صرف می‌کردند به دوران پس از دانشجویی نرسیدند و فارغ التحصیل نشدند) و در دوره‌ای که در واقع پنجه در پنجه زندگی افکندند نگاه حسرت آلودی نسبت به گذشته دارند و این ناشی از عدم حفظ تعادل و عدم توجه به وجوه مختلف زندگی است. اینجاست که تعبیر زندگی «وجدان مدارانه» خود را بر وزن می‌دهد.

روند ناقص جامعه پذیری، ضعف جامعه مدنی (که البته در حال حاضر امیدواری‌هایی نسبت به بر طرف شدن این ضعف یا روبه کاستن آن‌را می‌توانیم مشاهده کنیم) باعث شد که یک بخشی از نسل زیر ۱۸ سال ما یعنی جوانانی که هنوز زندگی دانشجویی را تجربه نکرده‌اند و در عرصه‌های اجتماعی شوند

حفظ تعادل باعث می‌شود که شخص به همه وجوه زندگی توجه کند و «زیستن و جلدان مدارانه» و «زیستن انسان مدارانه» از روزهای آغازین زندگی و از درون خانواده موجب جامعه پذیر شدن کامل و بدون عیب و نقص او شود و در نهایت منجر به آن شود که در مقطعی ما شاهد باشیم که دیگر زندگی دانشجویی و دوره دانشجویی، دوره خیلی خاص و برخلاف الان نیست، یعنی این طور نیست که اشخاص از آن بترسند و خانواده‌ها از آن هراس داشته باشند. در واقع دانشگاه هم نهادی در کنار خیلی از نهاد های دیگر جامعه مدنی می‌شود که کارکردهای خودش را دارد.

■ با تشکر از وقتی که به خوانندگان نشریه «چشم انداز ایران» اختصاص دادید.